بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[نبش قبر و سرقة الکفن 3](#_Toc415607076)

[منابع بحث: 3](#_Toc415607077)

[خلاصه جلسه قبل: 3](#_Toc415607078)

[جمع بین روایت‌های معتبر 3](#_Toc415607079)

[خلاصه نظر آیت‌الله فاضل (ره) 4](#_Toc415607080)

[مقام اول: 4](#_Toc415607081)

[مقام دوم: 4](#_Toc415607082)

[بحث در مقام اول: 4](#_Toc415607083)

[مراحل جمع‌بندی: 5](#_Toc415607084)

[مرحله اول: جمع عرفی 5](#_Toc415607085)

[مرحله دوم: مرجحات 5](#_Toc415607086)

[مرحله سوم: رجوع به قواعد عامه 5](#_Toc415607087)

[مرحله چهارم:‌رجوع به اصول عملیه 5](#_Toc415607088)

[انواع جمع‌بندی روایات حد نباش: 5](#_Toc415607089)

[جمع اول 5](#_Toc415607090)

[صورت جمع دوم: 6](#_Toc415607091)

[خلاصه مطلب: 7](#_Toc415607092)

[مرحله بعد از جمع‌بندی: 7](#_Toc415607093)

[جمع‌بندی از طریق مرجحات: 7](#_Toc415607094)

[موافقان نظریه اول: 8](#_Toc415607095)

[نظر حضرت امام(ره) 8](#_Toc415607096)

[نظریه دوم: 8](#_Toc415607097)

[موافقان نظریه دوم 8](#_Toc415607098)

[بررسی از لحاظ نظریه اول: 8](#_Toc415607099)

[نظر استاد: 9](#_Toc415607100)

[نظر موافقان نظریه اول: 9](#_Toc415607101)

[نظر موافقان نظریه دوم: 9](#_Toc415607102)

[جمع‌بندی روایت بنابرمرجحات 9](#_Toc415607103)

[اقوال عامه 9](#_Toc415607104)

[خلاصه بحث: 10](#_Toc415607105)

[بررسی جمع‌بندی روایت طایفه آخر: 10](#_Toc415607106)

[جمع‌بندی طایفه آخر با روایات قطع: 10](#_Toc415607107)

[جمع روایت قطع با حکم حضرت علی (ع) 11](#_Toc415607108)

[حکم بر اساس سیره 11](#_Toc415607109)

[خلاصه بحث: 11](#_Toc415607110)

[بررسی از لحاظ مرجحات: 12](#_Toc415607111)

[جمع بین روایت لایقطع و روایت قتل: 12](#_Toc415607112)

[بررسی پنج طایفه روایت 12](#_Toc415607113)

[نظراتی در مورد سارق کفن در روایت اول 12](#_Toc415607114)

[جواب: 12](#_Toc415607115)

[شرایط سارق: 13](#_Toc415607116)

[خلاصه بحث: 13](#_Toc415607117)

# نبش قبر و سرقة الکفن

در جلسه قبل چهار طایفه روایت را آوردیم.

## منابع بحث:

 برای آدرس‌ مباحث مراجعه بفرمایید به جواهر الکلام جلد 41، ص 519 و ریاض، جلد 13،‌ص 588؛ جامع المدارک مرحوم آیت‌الله خوانساری (ره)، جلد هفتم، ص 58. مبانی التکمله مرحوم آیت‌الله خویی (ره)، ص 296.

## خلاصه جلسه قبل:

پنج طایفه روایتی که مورد بحث قرار گرفت؛ عبارت بودند از روایاتی که دلالت بر قطع می‌کرد به صورت مطلق. و روایاتی که بر عدم قطع دلالت می‌کرد؛ دلالتی بود بین بار اول و تکرر. و روایتی که ملاک را معروفیت و عدم معروفیت می‌دانست و بنا بر معروفیت دستور قطع می‌داد.و روایتی دیگر که دلالت می‌کرد بر اینکه حد نباش؛ قتل است نه قطع ید.

روایات از نظر سندی مورد بررسی قرار گرفت. همان‌طور که گفتیم روایتی که در مورد تفضیل بین بار اول و تکرار بار بود موردقبول نبود از نظر سند. روایتی که دلالت بر معروفیت می‌کرد. در نتیجه سه طایفه روایت می‌ماند که می‌گویند قطع مطلق و عدم قطع مطلق. و همان‌طور که بررسی شد، اخبار قطع مشهور است.

یکی از قدمایی که به روایت تفصیل بین دفعه اول و دفعات بعد قائل بودند، مرحوم آیت‌الله خوانساری (ره) بودند که در جامع المدارک تمایلشان را به این نشان داده‌اند. و الا به غیر از ایشان، قائل به قطع مطلق هستند.

## جمع بین روایت‌های معتبر

 از لحاظ سندی، سه طایفه روایت ماند که اعتبار داشت. حال باید به جمع‌بندی برسیم که کدام روایت را باید ارجح دانست.

در ابتدا باید بین روایاتی که بر قطع و روایاتی که بر عدم قطع دلالت دارند جمع کنیم.

روایات متعدد معتبری داشتیم که به طور مطلق اعلام می‌کرد:‌«حدالنباش،حدالسارق». در مقابل هم تعداد محدودی روایت معتبر داشتیم که می‌فرمودند:‌« قَالَ لَا يُقْطَعُ مُطلَقاً[[1]](#footnote-1)».

**این دو طایفه، سندشان معتبر بود. اکنون باید ببینیم بین این دو امر چگونه می‌توان جمعی بست.**

## خلاصه نظر آیت‌الله فاضل (ره)

 **همان‌طور که ایشان در روایات عیسی بن صُبیح فرموده بودند، گویا شیخ در تهذیب آورده‌اند. و فرموده‌اند:‌در آن روایتی که «لا تقطع» دارد، در آن سقط وجود دارد. البته این امر سابقه داشته است. مرحوم شیخ در زیارات هم آورده است. بنابر این توضیحات؛ مقام اول، جمع بین این دو طایفه است.**

## مقام اول:

**جمع بین دو طایفه‌ای است که یکی می‌گوید: «یَقطِع» و «لا یَقطع»**

## مقام دوم:

**جمع بین روایاتی است که می‌گویند: «یَقطع» و روایاتی که از امیرالمؤمنین نقل شده است.**

## بحث در مقام اول:

**همان‌طور که مکرر ذکر شده است زمانی که بین دو روایت با سند معتبر می‌خواهیم جمع ببندیم، ابتدا بینشان تعارضی تصور می‌شود. بعد از اینکه صحت سند از دو طرف ثابت شد؛ یعنی توهم و تعارضی وجود دارد. در نتیجه ابتدا باید سراغ اجماع برویم، اگر اجماعی حاصل شد؛ با جمع عرفی متصور می‌شویم. و اگر با اجماع مشکلمان حل نشد، باید به سراغ مرجحات برویم. و اگر مرجحات هم وجود نداشت در آن صورت تعارض و تساقط می‌کنند و در آن صورت رجوع به اصول عملیه می‌کنیم.**

## مراحل جمع‌بندی:

## مرحله اول: جمع عرفی

**ابتدا باید ببینیم جمع عرفی پیدا می‌شود یا نه؟**

## مرحله دوم: مرجحات

**همان‌طور که گفتیم بعد از تعارض، مرجحات است.**

## مرحله سوم: رجوع به قواعد عامه

## مرحله چهارم:‌رجوع به اصول عملیه

**برای جمع‌بندی باید این چهار مرحله را بپیماییم.**

## انواع جمع‌بندی روایات حد نباش:

## جمع اول

**یک جمع به این صورت است که بگوییم بین روایاتی که «لا یقطع» به دفعه اول هستند. و روایاتی که قطع را مربوط به دفعات بعد می‌دانند. این جمع متوقف بر این است که درآن روایات تفصیل را بپذیریم. اگر روایت مفصل را بپذیرید، از لحاظ سند، شاهد جمع می‌شود. و بعد این دو روایت را با هم جمع می‌کنند. البته ما این دو روایت را نپذیرفتیم.[[2]](#footnote-2) طبیعتاً جمع بالتفصیل در اینجا وجهی ندارد.**

**اگر بخواهیم از لحاظ شاهد جمع ببندیم؛ این جمعی است که مرحوم صدوق در بین قدما، و مرحوم آیت‌الله خوانساری (ره) در بین متأخرین به این امر قائل هستند؛[[3]](#footnote-3) اگر ما روایات تفصیل را بپذیریم؛ همانند همان مثالی که یکی می‌گوید :«اکرم العلما» و دیگری می‌گوید:‌«لا تکرم العلما» و این دو روایت با هم تعارض دارند. اگر دلیل سوم بگوید: «**إذا کَانَ العالمُ عَادل اَکرَمَهُ وَاذا کانَ فاسِقُ فَلا تَکرَمَهُ**»[[4]](#footnote-4) در این صورت تفصیل دهنده موردقبول است. در این صورت دو روایت را با هم جمع کرده و تعارض را بر می‌دارد. اما به شرط برداشتن دلیل سوم این امر اتفاق می‌افتد.**

 **اما زمانی که «**إذا کَانَ العالمُ عَادل اَکرَمَهُ وَاذا کانَ فاسِقُ فَلا تَکرَمَهُ**» نباشد؛ تعارض از بین نمی‌رود. جمع تبرعی معنادار نیست.راه اول منوط به قبول روایات تفصیل است و اگر تفصیل را نپذیریم؛ این راه جمع درست نیست.**

## صورت جمع دوم:

**جمع دوم در موقعی است که تصور می‌شود که اگر به این شکل این‌ها را جمع بکنیم مثلاً در روایت می‌گوید: «یَقطَعُ» زمانی که نباش، کفن را دزدیده است. همان روایت عیسی بن صبیح و فضیل که می‌فرمودند :«النباشُ لا یُقْطَع»[[5]](#footnote-5) برای زمانی است که فقط نبش کرده است. اما کفنی برنداشته است. به صورت خلاصه باید گفت جمع بین زمانی است که نبش کرده است و دزدیده است و نبش کرده است ولی کفنی ندزدیده است. در نتیجه قطع ید برای جایی است که نبش و سرقت انجام شده است و لا یقطع برای جایی است که فقط نبش اتفاق افتاده است و سرقتی صورت نگرفته است. که این نوع جمع در کتب جواهر، ریاض آمده است. اما در اینجا، این نوع جمع موردقبول نیست؛ زیرا در روایت همان‌طور که گفتیم آمده است: حدالنباش =حدالسارق و عین همین تعریف در دو روایت آمده است.** : سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ يُقْطَعُ الطَّرَّارُ وَ النَّبَّاشُ وَ لَا يُقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ[[6]](#footnote-6). و در روایت بعد هم آمده است قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ لَا يُقْطَعُ[[7]](#footnote-7).

**یعنی در هر دو طرف برای نباش حکم قطع صادر شده است.با مراجعه به فرهنگ لغت می‌فهمیم نباش همان نبش و سرقت است. در این روایت معنای نهفته‌ای از نباش وجود دارد که می‌توان فهمید منظور از نباش یعنی سارق . در این روایت نباش صفت مشبهه است و شاهد این مطلب هم در روایت در آنجایی است که در روایت می‌گوید: «نباش» که در دو روایت هم به یک صورت استعمال شده است.**

**نمی‌توان گفت نباش در یک روایت به فلانٍ معنی، و در روایت دیگر به معنی فلانٌ آمده است. در یک روایت می‌گوید:‌نباش، لا یقطع و در روایت دیگر می‌گوید: نباش و طرار و مختلس؛ یعنی هر سه گروهی که چیزی برداشتند و دزدیدند.**

**طرار به معنی جیب‌بر، مختلس یعنی کسی که علناً چیزی را برمی‌دارد. و نباش یعنی دزد کفن**

## خلاصه مطلب:

**منظور از طرار و مختلس و نباشی که در دو روایت آمده است؛ متعلق به کسی است که چیزی را بردارد. شاید کسی بگوید که اگر قصد داشت و نکرد؛ دیگر اینجا معنی ندارد؛ و در آن صورت جزء این سه گروه نیست؛ چون سرقتی را نکرده است.**

**در روایتی که می‌گوید:‌«لا یَقْطَع» در مورد سارقی است که کفن را برداشته است؛‌نه کسی که فقط نبش کرده است. و یا قصد دزدیدن را کرده است. در نتیجه این جمع هم وجهی ندارد. و این دو روایت شاهدی ندارد. بنابراین روایت قطع و عدم قطع قابل جمع نیست.**

## مرحله بعد از جمع‌بندی:

 **زمانی که جمع‌بندی اتفاق نیفتاد طبیعتاً تعارض اتفاق می‌افتد. در نتیجه باید ببینیم مرجحات به چه صورت است.**

## جمع‌بندی از طریق مرجحات:

**همان‌طور که مکرراً عرض کردیم در مرجحات دو نظریه است.**

**نظریه اول: نظریه بین معاصرین است. نظر این است که ما در مقام تعارض سه مرجح داریم.**

**1.شهرت فتوایی**

**2.موافقت کتاب و قرآن**

**3.مخالفت عامه.**

## موافقان نظریه اول:

**حضرت امام خمینی(ره) و آیت‌الله فاضل (ره)**

## نظر حضرت امام(ره)

**ایشان قائل‌اند که ابتدا باید بین قدما، کدام شهرت بیشتری دارد. اگر هر دو در یک حد و یا این که هر دو اصلاً شهرتی نداشتند به این نگاه می‌کنیم که کدام با کتاب و موافق و یا مخالف است. اگر در این مرحله هم شبیه هم بودند باید برویم سراغ موافقت و یا مخالفت عامه.**

## نظریه دوم:

دو مرجح بیشتر نداریم . یعنی بین این سه مرجحی که در نظریه اول گفته شد فقط می‌توان دو مرجح را مورد بررسی قرار داد.

## موافقان نظریه دوم

**آیت‌الله خویی(ره) و شاگردان ایشان مثل آیت‌الله تبریزی و ...**

### بررسی جمع‌بندی دو روایت مذکور بر اساس مرجحات:

## بررسی از لحاظ نظریه اول:

**بنا بر آنچه امام و مرحوم فاضل (ره) می‌فرمایند،‌ابتدا باید شهرت فتوایی را مورد بررسی قرار داد. پس بنابراین شهرت فتوایی بدون تردید با آن روایتی است که می‌گوید:** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ‏ الطَّرَّارِ وَ النَّبَّاشِ‏ وَ الْمُخْتَلِسِ قَالَ يُقْطَعُ الطَّرَّارُ وَ النَّبَّاشُ وَ لَا يُقْطَعُ الْمُخْتَلِسُ.

اکنون باید ببینیم که چرا این روایت در بین قدما شهرت بیشتری دارد. حتماً در قدیم بیشتر قطع می‌کردند ولی ما نکته علمی در دست نداریم.

## نظر استاد:

ما شهرت فتوایی را قبول نداریم. زیرا ما قائلیم که زمانی شهرت فتوایی آن‌قدر قوی است که یک امر عینی می‌شود . اما در شرایط طبیعی، شهرت مرجح نیست.

## نظر موافقان نظریه اول:

ایشان چون قائل به شهرت فتوایی هستند روایت طایفه اولی را قبول دارند.

## نظر موافقان نظریه دوم:

در نظریه دوم شهرت فتوایی مرجح نیست، پس موافقت با کتاب مرجح است. بر اساس کتاب روایت قطع موافق نظریه است. بنابر آیه شریفه:‌« **وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما**...[[8]](#footnote-8)» و فرض در اینجا این است که سرقت انجام شده است. پس روایت قطع مقدم است.

## جمع‌بندی روایت بنا بر مرجحات

اگر ما این دو مرجح را هم نادیده بگیریم همان‌طور که بعضی از آقایان، همانند آقای خوانساری (ره) قائل به این هستند که احکامی که در کتاب آمده است طبق شرایط و عواملی است و باید طبق آن‌ها نظر داد و مطلقاً نمی‌توان بدون در نظر گرفتن شرایط حکمی را با آن حکم تطبیق داد. در این صورت ما به مرجح آخر می‌رسیم یعنی مخالفت و یا موافق عامه.

## اقوال عامه

اقوال عامه در مغنی آمده است. در اقوال غیر عامه دو نظر است. در عامه مثل خاصه است یعنی اغلب قائل‌اند به یَقطَعْ اما بعضی مثل ابوحنیفه می‌فرمایند:‌ »**لا یَقطَع**» پس بین عامه هم اختلاف است. این‌طور نیست که نظر واحدی و یا اینکه نظر غالبی وجود داشته باشد. درست است که نظریه قطع شهرت بیشتری دارد ولی به خاطر مرجح مخالفت عامه باید گفت در این دو روایت مرجحی وجود ندارد. (البته با حذف دو مرجح قبلی)

مرجح مخالفت عامه در آنجایی است که تمام عامه یک نظریه دارند اما وقتی در بین عامه هم دو نظر وجود دارد دیگر این مرجح، وجهی ندارد.

البته زمانی که در بین عامه ، یک روایت قاطعیتی دارد می‌توان این مرجح را قبول کرد اما در این دو روایت ابوحنیفه قائل به «**لا یَقْطَعّ**» است که ایشان نیز خود پیروان بی‌شماری دارند در نتیجه این مرجح، در این روایت وجهی ندارد.

## خلاصه بحث:

همان‌طور که گفته شد اگر موافق نظریه اول باشیم شهرت فتوایی مطابق با روایت قطع است و اگر موافق نظریه دوم باشیم، یعنی بر اساس موافق کتاب اقدام کنیم باز هم روایات قطع موافق با آیه شریفه سوره مائده است.

بین روایت طایفه اول و دوم جمعی وجود ندارد اما بر اساس مرجحات روایت قطع مقدم است. پس روایتی که دال علی القطع است بر اساس آن قضاوت می‌شود.

## بررسی جمع‌بندی روایت طایفه آخر:

در این طایفه آخر سه روایت نقل شده بود که از اتفاقاتی که در دوران حکومت امیرالمؤمنین افتاده بود دلالت بر قتل می‌کرد. در موردی ایشان فرموده بودند: بیندازید و پایمالش کنید تا بمیرد. این روایت را از لحاظ سندی بپذیرفتیم و حال اگر بخواهیم با روایات قطع جمع کنیم به صورت زیر اتفاق می‌افتد

## جمع‌بندی طایفه آخر با روایات قطع:

ابتدا در مقام جمع چند نظریه وجود دارد:

1.روایات قتل برای فردی متصور است که دفعات سوم به بعد باشد. زیرا اگر دفعه اول سرقت کند قطع می‌شود و دفعه دوم دست دیگرش و در مرحله سوم پای چپ و یا راستش قطع می‌شود و در مرحله چهارم قتل می‌شود.

حکم قتل بر اساس این روایت برای کسی متصور می‌شویم که حکم قطع ید برای او چند بار انجام شده است یعنی در مرحله سه و چهار به بالا. البته شاهدی می‌خواهد که ما نداریم. پس جمع تبرعی می‌شود. جمع دومی که احتمال داده‌اند و در ریاض و جواهر الکلام آمده است قتل برای کسی است که از نباشی فراتر رفته است یعنی محاربه و یا مفسده‌ای انجام داده است، مثل آدمی که برای دزدیدن می‌رود ولی با خود شمشیر می‌برد و مردم را می‌هراساند و کسی جرأت نمی‌کند با او مقابله کند. این به عنوان یک احتمال است که می‌گویند با این شرایط امیرالمؤمنین (ع) حکم قتل کرده‌اند.

دو وجه عرض کردیم که امیرالمؤمنین (ع) بر این اساس حکم کرده است که یا بار سوم و چهارمی بوده است که حد برایش اجرا شده است و حکم قتل در این صورت به او داده می‌شود و یا اینکه به صورت محاربه و ترساندن مردم باشد. صورت سوم زمانی است که در حین دزدیدن اعمال منافی عفت و یا اینکه ضرب‌وجرحی به جسد وارد می‌کند مثل کندن سینه؛ این حکم، یک حکم شرطیه است و مصداق کلی ندارد.

## جمع روایت قطع با حکم حضرت علی (ع)

حضرت علی (ع) با آن سه صورتی که عرض شد حکم داده‌اند و همان‌طور که عرض شد یک حکم شرطیه است. ولی این روایت یک حکم کلی است. حکمی که می‌گوید سارق کفن، حکمش قطع دست است اما حکم حضرت علی با شروطی، قتل شده است.

## حکم بر اساس سیره

زمانی که اتفاقی می‌افتد و سیره‌ای انجام شده طبق شرایط زمانی و مکانی اتفاق افتاده است و نمی‌توان مطلق نگاه کرد و حکم کلی از آن استخراج کنیم. مثلاً زمانی که ابن هشام یک قضیه تاریخی را نقل می‌کنند که پیغمبر(ص) یا حضرت علی(ع) عملی را انجام داده‌اند این یک دلیل لبی است و یک امر مجملی است که ما حکم کلی بر آن اساس نمی‌توانیم بکنیم. اما زمانی که روایتی نقل می‌شود آن یک نقل تشریعی است؛‌مثل زمانی که ابن ابی عمیر از امامی، قصه‌ی امیرالمؤمنین (ع) را نقل می‌کنند، این یک نقل تاریخی نیست، بلکه یک نقل تشریعی است. این یک امر حقوقی و قانونی است.

## خلاصه بحث:

همان‌طور که عرض کردیم، قصه تاریخی، سیره عملی اطلاق و لسان عامی ندارد، مگر اینکه از زبان امام در مقام قانون‌گذاری نقل شود. و زمانی که قانون‌گذاری شد دیگر نمی‌توان قضیه را تاریخی و شخصی اطلاق کرد. چون روایتی که قتل و روایتی که قطع را گفته‌اند؛ در روایت قتل وجه و تبرع و شاهدی وجود ندارد؛‌جمع عرفی نیست اینجا وجود ندارد. این این جهت تعارض وجود دارد و باید مرجحات را مورد بررسی قرار دهیم.

## بررسی از لحاظ مرجحات:

طبق مرجحات روایت طایفه اولی و ثانیه، نیز اینجا انجام می‌شود. موافقان نظریه اول که شهرت فتوایی را مدنظر می‌دانستند همان روایت قطع را باید در نظر بگیرند. و موافقان نظریه دوم، که کتاب را مرجح می‌دانستند باز روایت قطع را باید در نظر بگیرند. در نتیجه مرجح مقدم چه از شهرت فتوا و کتاب همان روایت قطع است که نظر مشهور هم همان است. در نتیجه ما در اینجا روایت قطع را می‌پذیریم.

## جمع بین روایت لایقطع و روایت قتل:

اگر تعارضی وجود داشته باشد و جمع عرفی باشد که قضیه روشن است. اما اگر به سمت مرجحات برویم همان روایت قتل مقدم است.

## بررسی پنج طایفه روایت

 همان‌طور که مورد بررسی قرار دادیم از بین این پنج طایفه روایت، طایفه اول، موردقبول است. یکی از طایفه‌های که سند نداشت، یک طایفه هم مربوط به مقام احراز بود. دو طایفه باقی ماند. که در مقام تعارض مرجح آن‌ها را هم به طایفه اول مقدم ندانستیم.

## نظراتی در مورد سارق کفن در روایت اول

از چند جهت مورد بررسی باید قرار بدهیم:

1.باید به قطعیت برسیم که آیا حد نصاب برای قطع ید لازم است؟ یعنی ربع دیناری که حکم بر پایه آن است لازم است یا خیر؟

## جواب:

جواب مشهور برای این سؤال بله است. یعنی آن حد نصاب لازم است. البته به صورت نادر در جواهر الکلام، مرحوم شیخ صدوق (ره) فرموده‌اند: نه مطلقاً قطع ید می‌شود. و حد نصاب لازم نیست.

سؤال اینجاست که آیا همانی که مشهور است که حد نصاب باید باشد، قطع ید دارد و یا اینکه ولو به حد نصاب هم نرسد قطع ید دارد؟

کسانی که می‌گوید مطلقاً باید تمسک کرد یعنی حد السارق =حدالنباش، و حدالنباش = حدالسارق. در روایتی که می‌گوید: «یَقطَعْ» حد نباش همان حد سارق است. اما اول باید ببینیم سارق چه شرایطی دارد.

## شرایط سارق:

برای سارق چندین شرط گذاشته شده است. مثلاً حد نصاب داشته باشد، مخفیانه باشد و... و کسانی که می‌گوید ما طبق روایت عمل می‌کنیم و یقطع یدالنباش است؛‌این مطلب هیچ وجهی ندارد. این اطلاق، همان اطلاق آیه «**السارِقُ و السارِقَة**» است. این‌ مطالب محکوم به ادله‌ای است که شرایطی دارد و آن شرایط هم حد نصابی دارد. بنابراین وجهی ندارد. علی‌الخصوص که در بعضی از روایات داشتیم؛ مثل روایت : قال الصادق (ع): **حرمة المیِّتْ کَحرْمَةِ الْحَی[[9]](#footnote-9) و یا قال علی (ع) يَقطَع سارقَ المَوتى كَما يَقطعُ سارقَ الاَحياء**[[10]](#footnote-10). همان‌طور که برای زنده‌ها حد نصابی وجود دارد برای مرده‌ها هم همین‌طور. این نه به آن معنی است که حدی یا چیزی بیشتر از احیا برای آن متصور شد.

## خلاصه بحث:

تمام شرایط از شرط لسان و تقید به ادله وجود دارد؛ از طرفی روایت‌های بالا هم که ذکر کردیم موجود است که حرمت دزدی از مرده مثل دزدی از زنده است.

در حدود می‌گوید وقتی به حد نصاب نرسد دارای شبهه‌ای است و بر اساس قانون تدرع الشبهات در این قضیه حد جاری نیست و در نتیجه وجهی برای تفصیل نیست. پس روشن می‌شود که اختصاص به نفاق ندارد. و همه شرایطی که در سرقت گفته می‌شود در این قضیه هم اطلاق دارد: یعنی حد نصاب می‌خواهد مثلاً مخفیانه باشد، در سال قحطی نباشد و ....

جهت اول این شد که قطع ید با تمام شرایط انجام می‌پذیرد از جمله حد نصاب و ....

در جلسات بعد، جهات دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

1. وسائل الشیعه، ج 28 ص 271 [↑](#footnote-ref-1)
2. به دلیل علی بن سعید [↑](#footnote-ref-2)
3. ایشان به روایات تفصیل قائل‌اند [↑](#footnote-ref-3)
4. محاضرات ‏فی أصول الفقه، ج 5، 207 [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشیعه، ج 28، ص 270 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 281 [↑](#footnote-ref-6)
7. وسائل الشیعه، ج 28 ص 271 [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره مائده، آیه 38 [↑](#footnote-ref-8)
9. کافی، ج 7، ص 228 [↑](#footnote-ref-9)
10. الكافي 7: 229 ح 4، التهذيب 10: 115 ح 458، الاستبصار 4: 245 ح 927، الوسائل 18: 511 ب (19) من أبواب حد السرقة ح 4. [↑](#footnote-ref-10)